

## اسلام و حکومت

### خلافت

### نقد حکومت دینی

نوشته: حسینی حسنیار شغنائی

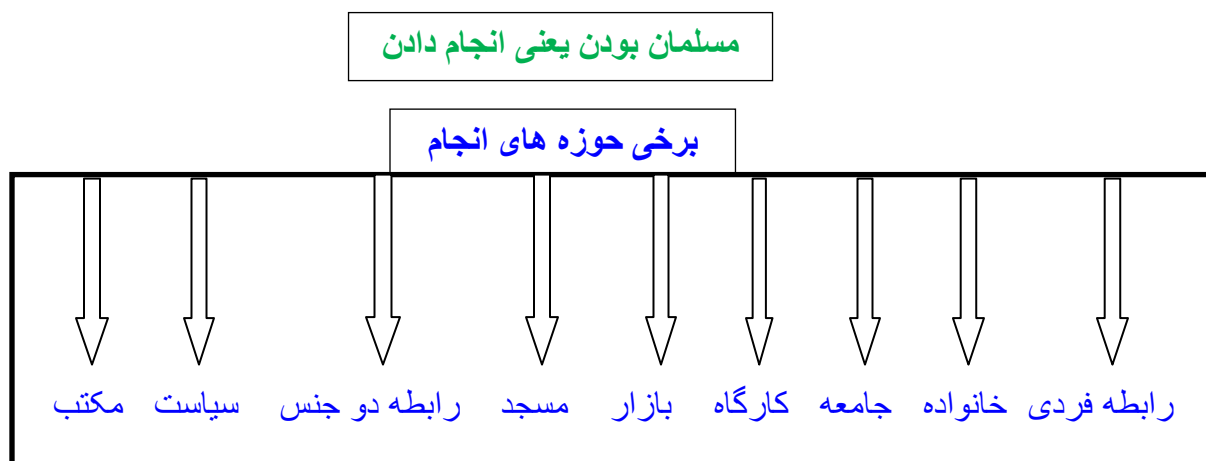


2 فبروری 2016

در عصر جدید دین ناگزیر میشود تاریخ خود را بازسازی کند، از خود تعریف نو ارائه کند. با بازنویسی تاریخ و تعریف جدید از خود میخواید که با چهره جدید وارد سیاست شود. برای دین یک پرسش پیش می آید نهایت بنیادی است که کدام بخش از سنتهای خود را حفظ کند کدام بخش تاریخ و سنت را بازسازی و یا از تکرار آن صرف نظر نماید. عصر جدید دین را به چالش میخواند. دین باید با عصر جدید یا سازش کند و یا در مقابل آن موضع گیری کند که غیر ممکن به نظر میرسد. در عصر جدید ناگزیر خود را تعریف کند و از خویشتن یک چهره جدید را ارائه بدهد. دین یک پدیده ثابت نیست، بلکه همواره تغییر پذیر است، در هر دین که اجتهاد جایز باشد، اساسات فرعی آن دین تغییرپذیر اند. دین وقتیکه از طرف سکولاریسم و پلورالیسم به چالش خوانده شود، و در جامعه خود را ناتوان احساس

کند ناگزیر به ناسیونالیسم رو می آورد و این در اصل تعریف جدیدی است که از خود ارائه میدهد. دین خود در نظر عوام ملی جلوه میدهد.

عصر جدید را گفتیم تقابل کارگر و کارفرما (سرمایه ار)، کشاورز و زمیندار، رعیت و ارباب و غیره مسائلی اجتماعی اند دین باید برای همه جواب داشته باشد. برای اینکه بانیم که دین در عصر جدید برای پرسشهای گوناگون اجتماعی کدام پاسخ دارد، باید با اقتصاد سیاسی دین آشنا شد. شناخت اقتصاد سیاسی دین کمک میکند که دین چگونه خود را تمویل میکند. همچنان مهم است باید دید آناهییکه در دولت دینی شامل میشوند آیدیالوژی خود را از کجا می آورند. آموزه های دینی را بازسازی میکنند، از همان مقولات دینی استفاده میکنند، یا اینکه ارزشهای دینی را کنار گذاشته به چیزهای دیگری رو می آورند. سکولاریسم، پلورالیسم دینی و فرهنگی را می پذیرند و یا اینکه دکتاتوری دینی را مستقر میسازند. برای فرد دین منش یا دیندار مستقر کردن سنتهای دینی از همه با ارزشتر به نظر میرسد. در غیر آن دولت دینی مفهوم اصلی خود را از دست میدهد. دین داری برای یک فرد دیندار چه معنا دارد. بگونه مثال برای یک فرد مسلمان دین عبارت از کنش یا انجام دادن است.



در دیاگرام بالا دیده میشود که دین یک دستگاه وسیع و پیشرفته و انکشاف یافته است که تقریباً در همه جا نماینده خود را دارد. هرکس در هر جا باید اعمال دینی را

اجرا کند. اجرا کردن و بجا آوردن مناسک دینی است که درجه دین داری و منتسب بودن شخص به دین را مثلا مسلمان یا یهودی و یا مسیحی بودن را تثبیت میکند. در غیر این درجه دینی و متعلق بودن شخص به دین زیر سؤال است. دین را باید منحصیث یک پدیده اجتماعی مغلق مطالعه کرد. کنشهای دین تاریخی و تکرار اعمال ادیان گذشته است. از سوی دیگر اقتصاد سیاسی دین را نیز این نهادها تشکیل میدهند. همچنان دین سعی میکند تمام کنشهای افراد را از طرق گوناگون در کنترل خود داشته باشد. علم جامعه شناسی نشان داده است که کنترل کامل بر سرنوشت انسان کارساده نیست. در عمل یا کنش انسان چیزهایی هستند که قابل کنترل نیستند.

اسلام در کنشهای خود و در اعمال و اجرای سنتهای خویش از دیگر ادیان تفاوت دارد. اگر ما یک میلیارد و سه صد میلیون مسلمان دنیا را در نظر بگیریم در تفاوت با ادیان دیگر با هم دیگر سازگاری ندارند، مسلمانان در هر جای دنیا سنتهای دینی را بگونه های مختلف اجرا میکنند. در بسیاری موارد نظریات رهبران دینی یک مملکت با مملکت دیگر فرق میکند. مراسم خاص مذهبی یک مملکت با کشور دیگری فرق میکند؛ مثلا در ایران و در بین شیعیان سایر کشورها روز غدیر خم، روز عاشورا و شهادت امامان شیعه روزهای ملی و مراسم مذهبی اند. در کشورهای دیگر اسلامی که دارای مذهب رسمی سنی اند، این روزها فاقد ارزش مذهبی اند. در بسیاری موارد مذاهب اسلامی با یکدیگر در نبرد و ستیز اند. گذشته از شیعیان حتی مذاهب چهارگانه اهل سنت هر یک سعی میکنند خود را برحق قلمداد نمایند. برتری جویی در بین مذاهب اسلامی به سنت مبدل شده است. این سنت دارای ریشه تاریخی میباشد. شاید برخی ازین نفاقها ریشه در فرهنگ عرب داشته باشند. نفاقها و تضادهای قبیلوی با ورود سران قبایل به اسلام وارد دین شدند.

اسلام در عربستان سعودی در یک محیطی ظهور نمود و رشد کرد که با شهرهای چون آتن و یا شهرهای دیگر فرق داشت. در محیطی که تکامل یافت فاقد هرگونه ارزشهای فرهنگی و سیاسی و فلسفی بود. نه فیلسوف داشت و نه هم مورخ، هرچند

برخی از کسانی بودند که شعر مینوشتند و میخواندند و با فلسفه و تاریخ ادیان هم بصورت نسبی آشناهی داشتند ولی جامعه بدوی عرب فاقد مکتبهای فلسفی بود. باب مباحثه باز نبود، شعرا شعر مینوشتند بیشتر رجزخوانی میکردند و یا خدایان خود را صفت میکردند. از سوی دیگر در عربستان فرهنگ بحث و متقاعد کردن طرف وجود نداشت، در محیط عربستان شمشیر حرف میزد و جانب مقابل را بزور و با توسل به قهر متقاعد میکردند. افراد قبایل میبایست از یک اصل دینی و فرهنگی پیروی میکردند، در غیر آن تشنج و کشیدگی بوجود می آمد و افراد یک قبیله بین خود درگیر میشدند. رویهمرفته در بین آنها یکنوع پلورالیسم قبیله‌ای نیز حاکم بود که در بحثهای قبلی هم درباره آن سخن رفت. باید تذکر داد که در میان قبایل عرب همواره جنگ و ستیز بود، ولی همه با سنتهای قبیله‌ای احترام میگذاشتند یک عده از ماهایی را داشتند که بنام حرام بودند که جنگیدن در این ماهها را ناجایز میخواندند. در ماهای حرام جنگ نمیکردند در صلح و آشتی زندگی میکردند. مثلاً در ماه حج در مکه جمع میشدند و به زیارت کعبه میرفتند، هرکس فرهنگ دینی خود را به نمایش میگذاشت. در یک کلام میتوان گفت که یک نوع تحمل و همدگرپذیری وجود داشت. در میان اعراب که ادیان خود را داشتند، مسیحیان و یهودیان نیز با آرامش بسر میبردند و در اجرای مناسک دینی خود آزاد بودند.

با آمدن اسلام همه چیز رخت بر می بندد. پلورالیسم قبیله‌ای و تلورانس و تحمل نیز نابود میشود. اسلام در بین قبایل نسبتاً خشن و سخت سر اعراب تشکیل میشود و شروع میکند به مجهزشدن و جمع آوری تجهیزات و افراد جنگی و جمع کردن سلاح. و ظاهراً برای دفاع از خود و همفکران خویش. صف آراییی بین مسلمانان و مخالفانشان صفحه جدید را در فرهنگ قبیله‌ای عرب باز میکند. بزودی خودی و بیگانه مسلمان و کفار وارد صحنه میشوند. مسلمانان با شعار قرآنی « اشداء علی الکفار رحماء بینهم» (سوره فتح آیه 29). الله در قرآن برای مومنان هدایت میفرماید که با یگدیگر با مهربانی و عطوفت رفتار و با دشمنان با قاطعیت، برخورد می نمایند! همچنان در قرآن در مورد تحکیم قدرت نیز آمده است. الله

خطاب به مومنان میفرمایند: « استطعتم من قونه» (سوره انفال آیه 60) یعنی بجنگید با آنها (با دشمنان) و از چیزی در نابودی آنها کوتاهی نکنید.

پیامبر اسلام هم رسالت دارد و هم موسیس دولت اسلامی است. دولت در سرزمینی که قبل از این نه حکومتی داشت و نه هم دولتی بود که میتوانست سنت دولرداری را در بین قبایل اعراب تمرین کند. محیط عربستان را محیطی تعریف میکنند که نه تقویم داشتند، نه مالیات می شناختند، حتا امسال را از پارسال تمیز نمیکردند.

عربستان در بین دوامپراتوری بزرگ وقت ایران و بیزانتین واقع بود. مسلمانان در بین دو امپراتوری ساسانی و بیزانس روم حکومت خود را با جهان بینی متفاوت بنا نهادند. مسلمانان بزودی از فرهنگ دو امپراتوری متأثر شدند، و خیلی چیزها را هم آموختند. برخیها میگویند که مسلمانان در صدر اسلام هرکدام دانشمند و نابغه بودند و اینگونه و آنگونه بودند، مورخان امروزی هیچ یک ازین حرفها را جدی نمی گیرند و بر همه این ادعاها خط بطلان میکشند. بعداز درگذشت پیامبر اسلام صحابه به گروههای مختلف تقسیم شدند، در همان روزهای اول خلافت دو دستگی بین مسلمانان پدیدار شد. دولت جدیدالتاسیس اسلامی فاقد هرگونه قانون و بخصوص قانون مدنی بود. خلفا در قضاوت از دستورات قرآن و سنت پیامبر استفاده میکردند. یاران پیامبر نخستین کاری که کردند رجوع کردن به سنت بود و جعل سنت. صحابه به گفتار قرآن اکتفا نمیکردند و در بسیاری موارد به گفتار پیامبر رجوع میکردند. وقتیکه ضرورت به حدیث بیشتر شد، جعل حدیث نیز بوجود آمد.

قرآن کتاب دینی مسلمانان در نوع خود کتاب کامل است، و متشکل است از منهیات، روایات، منکرات و داستانهای پیامبران و وقایع گذشته، ولی در مورد حکومت و دولرداری درین کتاب چیزی نیامده است. یکی از معضل اجتماعی و سیاسی دیگریکه بعداز درگذشت پیامبر دامنگیر مسلمانان شد مسئله جانشینی بود. مسئله جانشینی نیز با چانه زنیهای کم دوام به مسئله خلافت ختم شد. اکثریت

مسلمانان خلافت را بهترین شیوه کار می پذیرفتند، و تا قرن چهارم از خلافت برای پیشبرد امور دینی و سیاسی استفاده میکردند.

خلیفه همزمان هم رهبر دینی و هم رئیس دولت اسلامی بود. خلیفه رهبری دینی و دنیوی مسلمانان را در دست داشت. در زمان خلافت القادر (991-1031 م) عباسی که خلافت رو به ضعف نهاد. درین زمان یکی از نظریه پردازان خلافت به اسم ابوالحسن ماوردی (364 – 450 قمری) پیدا شد. ماوردی یکی از صاحب نظران در مباحث سیاسی اسلام، شافعی مذهب، دارای تمایلات معتزلی بود. در بار عباسیان از منصب های وی قاضی القضاتی تا ارتقا به اقصی القضاة است. وی از سلسله جنابان اندیشه سیاسی اسلام است و نظریه پردازان سیاست اسلامی بعد از او تا حال به نحوی به اندیشه ها و دیدگاه های او معطوف بوده اند. و در کتاب احکام السلطانیة بر جسد بیرمق خلافت دمید برایش جان دوباره بخشید. وی میگوید که هیچ کس حق ندارد خلیفه را عزل کند. از سوی دیگر میگوید لازم نیست که خلیفه جهاد کند و یا مجتهد یا دانشمند باشد، فقط پرهیزگار باشد کافیست.

به تعقیب آن الغزالی (1058 – 1111 م) در زمان ملکشاه سلجوقی پیدا میشود. غزالی زمانی وارد سیاست سلجوقیان میشود که نظام الملک در دربار دارای کرو فر است، و بر کرسی وزارت ملکشاه تکیه زده است. غزالی مورد تکریم و عنایت وزیر اعظم ملکشاه واقع میشود، ازین رو بر داشتن وزیر در دربار بیشتر از هر چیز دیگر تاکید می ورزد. هرچند وزارت در سنت دولنداری عرب سابقه نداشت، وارد ادبیات سیاسی اسلام شد و دیگر تمام امور دولنداری به وزیر واگذار گردید.

بعد از اینها بدرالدین ابن جماعه (639 – 733 قمری) وارد صحنه میشود وی از خلیفه یک دکتاتور تمام عیار میسازد. این شخص دست خلیفه را از اجتهاد نیز کوتاه میکند و میگوید که جهاد و خلافت میتوانند دو نهاد جدا از هم باشند. در تئوری ابن جماعه خلیفه به یک سلطان معمولی تقلیل درجه می یابد. البته ابن جماعه زمانی

این نظریه را میدهد که خلافت بغداد آخرین روزهای خود را دارد طی میکند و بعد از اندک زمان خلافت بدست هلاکوی مغول پایان می یابد.

در قرن 13 م. یورش سلجوقیان، بعد هم خارزمشاهیان و مغولان و در بحبوحه این شورشها و قیامها و درگیریها عثمانیان رویکار می آیند. عثمانیان که بر یک قسمت اعظم از سرزمینهای مسیحی حکم میراندند، و همواره فروپاشی قدرت آنها به نظر میرسید برای حفظ قدرت و حمایت جهان اسلام اعلان خلافت نمودند. خلافت در نظر مسلمانان یک نهاد مقدس شمرده میشد. با برچیدن بساط خلافت در ترکیه توسط اتاترک دیگر نظریه خلافت به دست فراموشی سپرده میشود. مسلمانان سنی تئوری دیگری برای دولرداری ندارند. حتی اخوان المسلمین در مصر که مسلمانان رادیکال را رهبری میکنند حرف از خلافت نمی زنند. مسلمانان میدانند که ایجاد و تاسیس خلافت کار ساده نیست از آن صرف نظر میکنند. در برخی از کشورها مسلمانان میخواهند دولتهای دیگری را بسازند که بتوانند سنتهای اسلامی را تحمیل کنند، دولا شاهی عربستان سعودی، حکومت اسلامی و دکتاتوری سودان، امارت اسلامی طالبان در افغانستان، اینها هر کدام نمونه های از حکومت ناب اسلامی اند که تجویز میشوند.

بعد از درگذشت پیامبر اسلام در نخستین روز، روزیکه هنوز جسد بیجان پیامبر دفن نشده بود، اختلاف بر سر جانشینی در بین اصحاب و اهل بیت پیش آمد. تمام اختلافات روی یک محور می چرخیدند که عبارت از قدرت بود. مسئله قدرت حیات در زمان حیات پیامبر دیده میشد، ولی زیاد محسوس نبود. پیامبر در بین صحابه تعادل را بگونه ی برقرار نمود که هر یک خود را بعد از وی جانشین میدانستند. پیامبر در زمان حیاتش مسئله جانشینی را بصورت واضح طرح نکردند. به نظر میرسد که در غیاب هر یک از صحابه را وعده های داده اند، همین بود که اختلاف شدید بین اهل بیت و صحابه پدیدار گشت.

بعد از درگذشت پیامبر عده از مسلمانان ابوبکر یکی از یاران پیامبر را به خلافت برگزیدند. عده دیگر خلافت را حق علی ابن ابوطالب داماد و پسر عم پیامبر

میدانستند. عمر خلیفه دوم مسلمانان مسئله خلافت اول را یک شر میدانست. خلیفه دوم مینویسد که « بیعت ابی بکر امری ناگهانی و بدون مشورت بود که خدا شرش را نگه داشت. پس از این اگر کسی بدون مشورت با مسلمین با کسی بیعت کند بیعتش باطل است و بیعت کننده و بیعت شونده باید کشته شوند.»

از گفته بالا که منسوب به خلیفه دوم است میرسد که مسئله اساسی قدرت بود. سران قبایل مختلف عرب هر یک میخواستند که قدرت در دست نماینده آنها باشد. مورخان و خاورشناسان درین مورد نظریات گوناگون دارند از جمله مادلونگ Madelung در کتاب Succession to Muhammad مینویسد که علی به خاطر خویشاوندی نزدیک و ارتباط صمیمی با محمد، و نیز به خاطر دانش فراوان از اسلام از ابتدا و شایستگی در به خدمت گرفتن احکام آن، شخصاً به شدت معتقد بود که بهترین شخص برای جانشینی محمد است. خط مشی‌هایی که توسط ابوبکر و عمر پایه‌ریزی شده بود، از دیدگاه علی بی‌مورد تلقی می‌شد. او به ابوبکر گفته بود که علت تأخیر در بیعت وفاداریش با ابوبکر به عنوان خلیفه مسلمانان، اعتقاد به ارجحیت تعلق این عنوان به خودش بوده است. او این عقیده را هنگامی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت می‌کرد نیز ترک نکرد. او که معتقد بود جانشین بر حق محمد است، هنگامی که مطمئن شد همه از او روی گردانده‌اند، برای حفظ وحدت اسلام با ابوبکر بیعت نمود. اگر جامعه مسلمانان یا بخش کوچکی از آنان، به او اقبال پیدا می‌کردند، وی دیگر خلافت را تنها «حق» خود نمی‌دانست، بلکه آن را «وظیفه» خود قلمداد می‌کرد. مادلونگ در ادامه مینویسد که هر چند عباس، عموی محمد، و آنچنان که گفته می‌شود ابوسفیان، از علی خواستند تا جامعه اسلامی را در کنترل خاندان بنی‌هاشم بگیرد، او هیچ تلاشی در این زمینه نکرد. اما بنا بر نقل منابع تاریخی علی بعداً در نامه به معاویه نوشت که علت رد این پیشنهاد بیم پراکندگی امت بوده است. بعد از پایان کار خلافت عثمان نوبت به علی رسید. خلیفه چهارم زمانی به خلافت رسید که دنیای اسلام دستخوش هرج و مرجهای بود که قابلیت جلوگیری از آن از دست رفته بود.



خلافت چهارم در جریان کشمکشها و درگیریها کشته شد، و معاویه پسر ابوسفیان قدرت را از آن خود ساخت. مورخان مسلمان خلافت معاویه را شبیه امارت و سلطنت می‌شمارند. درین زمان فرزندان امام علی یکی پی دیگری سعی نمودند که خلافت اسلامی را باز گردانند ولی دیگر کاملاً دیر شده بود. معاویه خلافت را میراثی کرد. شیعیان علی چندین بار تلاش نمودند که خلافت را بدست بیاورند ولی هیچ موفقیتی در کارشان دیده نشد. خلافت میراثی شد و در بین خانواده معاویه باقی ماند. بسیاری از طرفداران علی که خد را شیعیان علی میخواندند، در برابر خودسریهای معاویه مقاومت نمودند ولی کاری از آنها ساخته نشد. بعد از شهادت حسین فرزند علی اینجا و آنجا شورشها برپا کردند که منجر به نابودی سران شورش گردید. برخی از قیام کنندگان شیعه که کارشان بجایی نرسید عبارت بودند از:

- ابو هاشم عبدالله بن محمد بن علی بن ابی طالب سال 98 هجری
- زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب سال 122 هـ.
- عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب سال 128 هـ.
- محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب که به نفس زکیه معروف بود سال 130 هـ.
- محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب مشهور به ابن طباطبا در سال 199 هـ خروج کرد.

محمد بن جعفر صادق که بخاطر زیبایی اش مشهور به دیباج بود در سال 200 هـ خروج کرد او هم به سرنوشت دیگران دچار گشت و از معرکه جان سالم بدر نبرد. قیام و شورشهای ضد امویان با همین پایان پذیرفت. مخالفین اموی در تمام گوشه و کنار امپراتوری اسلامی پراکنده شدند. در وهله نخست چنان به نظر میرسید که پراکندگی اسباب نابودی آنها را فراهم میکند. از دیرزمان تقیه یکی از ارکان شیوه مبارزه شیعیان محسوب میشد. مخالفان امویان در شهرهای مختلف در ذیل صوفی و زاهد و حتا راهب و درویش و بازرگان و . . . خود را پنهان کرده مردم را علیه امویان به قیام و شورش تشویق میکردند. در فرجام

کاری بجایی رسید که آخرین امیر اموی مروان بن محمد به سال 750 میلادی از دست ابومسلم خراسانی شکست خورد و متواری شد، و بالاخره در مصر بدست یکی مخالفین کشته شد. کشته شدن مروان نقطه پایانی بود که بر داستان خلافت امویان نهاده شد. چنانچه در سطور بالا نیز تذکر یافت که هرکس تلاش میکرد تا قدرت را در دست بگیرد و بر دیگران حکومت کند.

عباسیان نیز در اوایل بنام علی و فرزندانش دعوت میکردند. شیعیان علی بدور آنها جمع شدند و قیام علیه امویان آغاز شد. قیامعباسیان در حقیقت قیام فرزندان علی بود که درین عرصه جانبازیها نمودند. بعد از پیروزی سیاست عباسیان نسبت به علویان تغییر کرد. نسبت به علویان سیاستی را اتخاذ نمودند که امویان اختیار کرده بودند. تا که دستشان میرسید علویان را نقاط مختلف شهرهای اسلامی تعقیب میکردند و دسته دسته به کام مرگ می سپردند. سیاست اختناق و سرکوب عباسیان سبب شد که علویان بار دیگر بزیر لاک تقیه پنهان شدند، اینبار هوشیارتر و مصمتر از گذشته. بعد از درگذشت جعفرصادق شیعیان به چند گروه تقسیم شدند که اسماعیلیان یکی از شاخه های انقلابی آنها محسوب میشدند. این گروه با علم مخالفت با عباسیان را هنوز در زمان حیات امام صادق بلند نمودند و چیزی کمتر از نابودی عباسیان را نمیتوانست آنها را قانع سازد. گروه انقلابی اسماعیلی ( پیروان اسماعیل ابن جعفرصادق) در شهرهای مختلف بخصوص در شمال افریقا بصورت گسترده علیه عباسیان مبارزه نموده، پیروان زیاد را پیدا کردند. پشتکار و پیگیری اسماعیلیان یکی از علل مهم بود که توانستند در شمال افریقا دولت مستقلی را بنام فاطمیان در سال 909 میلادی تاسیس نمایند. فاطمیان از 909 – 1171 میلادی در مصر بر قسمت اعظم از بلاد اسلامی خلافت نمودند. دوره فاطمیان را در تاریخ امپراتوری اسلام یک دوره پلورالیسم و تلورانس محسوب میدارند. اکثریت مطلق شهروندان مصر که فاطمیان بر آن حکومت میکردند مسلمانان سنی بودند. علاوه بر اهل سنت اقلیت قبطیهای مسیحی و یهودیان نیز بسر میبردند. مسیحیان و یهودیان به مقامات بلند دولتی حتا وزارت نیز رسیدند. تبویعقوب ابن کلس پیش از وزارت یهودی بود؛ بدرالجمالی سردار سپاه فاطمیان نیز ارمنی

مسیحی بود که مسلمان شد، و به مقام وزارت رسید. خلافت فاطمیان را در تاریخ اسلامی بهترین نوع دولرداری دانسته اند. شیعیان در زمان عباسیان در ایران نیز به قدرت رسیدند، ولی از ترس عباسیان و غزنویان نتوانستند که عقیده مذهبی خویش را بروز دهند. این خانواده ایرانی زیدی مذهب آل بویه بودند. آل بویه در سال 930 تقریباً بیست سال بعد از فاطمیان به قدرت رسیدند و پیش از فاطمیان به سال 1055 میلادی منقرض شد.

فاطمیان در مصر بدست سلطان صلاح الدین ایوبی منقرض شدند ولی پیش از انقراض اسماعیلیان ایران تحت رهبری حسن صباح دولت اسماعیلی الموت را تاسیس نمودند. حسن صباح هشتاد و یک سال پیش از انقراض کامل خلافت فاطمیان در مصر، دعوت خویش را بنام نزار آغاز نمود و دولت اسماعیلی را تاسیس نمود. این دولت مدت 166 سال دوام نمود و در سال 1256 میلادی بدست مغولان سقوط کرد. دولت الموت یکی از منضبط ترین، منسجمترین و سازمان یافته ترین دولتهای اسلامی بود.

سال 1256 میلادی در واقع تاریخ اشغال ایران توسط مغولان میباشد، درین تاریخ آخرین فرمانروای اسماعیلی الموت اسیر شد. شیعیان از هجوم مغول استقبال نمودند و آنها را در حمله به ایران تشویق میکردند. با حمله کردن مغولان بسیاری از ملاحای شیعه فتوا دادند که با مغولان باید همدستی کرد. شیعیان با حمله مغول توانستند دو رقیب دیرینه خود اسماعیلیان و عباسیان را از صحنه دور نمودند. خلیفه بغداد در سال 1258 میلادی بدستور نصیرالدین طوسی به قتل رسید. شیعیان در بین دولت بدوی مغولان نفوذ نموده و زرای شیعه منافع مذهبی خود را از طریق مغولان بر پیروان مذاهب دیگر تحمیل میکردند.

شیعیان مدتها در ایران بصورت پراکنده در شهرهای مختلف بسر میبردند، و در زمان مغول خود را منسجم نموده آماده شدند که در قدرت سهیم شوند. ملوکطوایفی که در ایران سالها حاکم بود، در سال 1501 میلادی ساماعیل صفوی بساط قدرت خانها را جمع نمود و دولت ملی را بنام صفویان تاسیس کرد. شاه اسماعیل دولتی

را اساس نهاد که مبنای آن شیعه گری و دشمنی با مذاهب دیگر بود. شاه اسماعیل برایش نسبنامه ی را تتراشید که او را منتسب به پیامبر اسلام میکرد. این نسبنامه به وی اجازه میداد که خود را وارث خلافتیکه از آن فرزندان علی بود بداند. وی با توسل بزور پیروان مذاهب دیگر را ناگزیر میکرد تا از عقیده مذهبی خود برگشته شیعه را قبول کنند. صفویان ادعای سیادت میکردند و اینکه خود را از تبار پیامبر اسلام میخواندند، درین باره مورخان شک دارند.

یاد ما نرود که بحث ما روی محور شیوه های بدست آوردن قدرت می چرخد. در اسلام از همان روزهای اول خلافت تلاش بر این بود که چگونه قدرت را تصاحب کنند. باورهای دینی و مذهبی همه ابزاری بودند که برای بدست آوردن قدرت از آنها استفاده میشد.

قبل از بقدرت رسیدن صفویان در ایران ، در ترکیه یک دولت مقتدر در سال 1299 میلادی بر مخروبه های خلافت عباسی تاسیس شد. از نیمه قرن شانزدهم میلادی دولت ترکیه خود را وارث رسمی خلافت اسلامی و رهبر جهان اسلام می دانست. رویکار آمدن دولت شیعه در ایران و شیعه سازی با اکراء و تهدید زنگ خطری بود که بر در خلافت عثمانی زده شد. بقول معروف دو شیر را نمیتوان در یک قفس جای داد. طرفین مشروعیت یکدیگر را زیر سؤال قرار دادند. مقارن این زمان اروپا نیز در آتش جنگهای فرقوی میسوخت. در مورد جنگهای فرقه ای در اروپا در مباحث گذشته سخن رفت که چگونه تمدن اروپا در آتش فتنه های دینی بسوخت و نابود شد.

برنامه سنی سازی عثمانیان و انگیزه های شیعه کردن ایران باعث اغتشاش و شورشهای شد که منجر به جنگ تمام عیار گردید. جنگی که یک قسمت بزرگ از سرزمین اسلامی را احتوا کرده بود. آتش آشوب عثمانی و صفوی تر و خشک را یکسان میسوخت. جنگهای طولانی بین صفویان و عثمانیان را میتوان طولانی ترین نبردهای مذهبی تاریخ اسلام محسوب نمود. لیست شماری از نبردهای صفویان و عثمانیان:

- جنگ 1532 – 1555 میلادی. بین سلطان سلیم یکم ( 1494 – 1566 م ) و سلطان طهماسب اول ( 1514 - 1576 م ).
- جنگهای 1578 – 1590 میلادی.
- جنگهای 1623 – 1639 میلادی.
- جنگهای 1603 – 1618 میلادی.
- جنگهای 1722 – 1727 میلادی. این نبرد دارای یگانه جنگی بود که خارج از خصلت مذهبی محسوب میشود، درین نبرد فرماندهی سپاه جانب ایران در دست شاه محمودخان هوتکی بود. این نبرد در زمان حاکمیت شامحمودهوتکی شروع شد و در زمان زمامداری شاشرف هوتکی به پایان رسید.
- جنگهای 1730 – 1736 میلادی در زمان پادشاهی نادرشاه افشار.
- جنگهای 1743 – 1746 میلادی.
- جنگهای 1821 – 1823 میلادی.

جنگهای مذهبی بین عثمانیان سنی و ایرانیان شیعه مدت دوصد و نودویک سال ( 1532-1823م ) دوام نمودند. جنگهای مذهبی در طول تاریخ بزرگترین تلفات را بر مردم وارد آورده اند. درینجا برای نمونه تلفات انسانی یک نبرد بنام چالدران را که بین ایران و ترکیه عثمانی بود، در نظر میگیریم. درین نبرد دو صد شصت و هفت هزار و پنجمصد و چهل ( 267540 ) نفر از طرف ایران و چهل و یک هزار نفر از جانب عثمانی کشته شدند.

تاریخ اسلام از اول تا آخر با جنگهای فرقه ی خونین است. خونین ترین جنگهای تاریخ بشری همیشه جنگهای فرقه ی بوده اند. اگر جنگهای خونین جهان را موشکافی کنیم در می یابیم که هریک بگونه ی ریشه در دین دارند. شرمسارترین چهره های جنگ آنهایی اند که از دین تفسیر نادرست ارائه میدهند. ارکان دین را به نفع جنگ، ستیز و نبرد تعبیر میکنند. فقها، کشیشان و خاقانها در طول تاریخ از جنگ بزرگترین سود را به جیب زده اند. جنگهای معاصر خاور میانه، نبردهای

فرقوی در پاکستان، تفسیر نادرست دین بمثابه ابزار سرکوب ، آله وحشت و دهشت توسط آیت الله ها در جمهوری اسلامی ایران. جنگهای خونین دهه های اخیر افغانستان که تا حالا جریان دارند نیز ریشه در مذهب داشته و از آبشخور دین آب میخورند.

برای حل این قضایا جامعه نیاز به سکولاریسم دارد. سکولاریسم چنانکه در مباحث گذشته هم گفته شد به معنای بی دینی و نابودی دین نیست. به قول محمدرضا نیکفر سکولاریزاسیون به معنای سکولار شدن است، به معنای سپردن امور این-جهان به دست این-جهانیان است و مجبور کردن روحانیان به فعالیت در آن حوزه‌های که معتقدند تخصص اصلیشان است : یعنی امور "آخرت". روحانیانی که معتقدند وظیفه ی اصلیشان و بزرگترین سعادتشان پرداختن به عبادت است، میتوانند به سکولاریزاسیون به عنوان یک هدیه ی آسمانی بنگرند. سکولاریزاسیون آنان را از پرداختن به امور "مادی" مرخص میکند و میگوید بروید به وظیفه ی اصلی خود بپردازید. سکولاریزاسیون شرط اول پارسایی دینی در زمانهی ماست. از منظر درون دینی میتوان گفت که "بت" زمانه ی ما قدرت سیاسی است.

برای شناخت بهتر ارتباط دین با جنگ و نبردهای دینی در طول تاریخ باید با اقتصاد سیاسی دین آشنا شد. اقتصاد سیاسی دین تمام این مسایل را روشن میکند. در بحث های آینده به این موضوع خواهیم پرداخت.

((پایان))

در اخیر میخوام از خوانندگان پژوهشخواهی کنم که در موضوع گذشته اغلاط چندی املائی روی دادند. میخوام املائی درست را درینجا به عرض برسانم.

دولت سازی State building

ملت سازی Nation building